

تحلیل تطبیقی ویژگی‌های حماسی و داستانی شاهنامه و بیوولف

محمد علیجانی*

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران

محمد آهی**

استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۱/۰۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۲/۰۴)

چکیده

بیوولف کهن‌ترین و بزرگترین اثر حماسی ادبیات انگلستان به زبان انگلیسی قدیم است که قهرمان اصلی آن، بیوولف نام دارد. در شاهنامه هم ابرقهرمان اصلی، رستم است. حماسه بیوولف و شاهنامه، خصوصاً بخش پهلوانی آن و نیز شخصیت‌های اصلی دو حماسه، شباهت‌هایی شایسته تأمل دارند که با تعمق در آن‌ها و تطبیق آن‌ها با یکدیگر، هم به تشابهات شخصیت رستم و بیوولف و هم به خصوصیات اشتراکی ژانر حماسه و روایت داستانی حماسی بین دو قوم ژرمن و ایران می‌توان پی برد. در این جستار، نگارندگان با توجه به مکتب امریکایی ادبیات تطبیقی که به اشتراکات عام و جهان‌شمول آثار ادبی و تجربیات مشترک ابنای بشر را توجه می‌کند، به تحلیل این دو اثر حماسی و شخصیت‌های اصلی آن‌ها پرداخته‌اند و هیچ‌گونه روابط تاریخی و مبتنی بر تأثیر و تأثر را در نظر نداشته‌اند. وجود قهرمان برجسته قومی، وسعت فضا، اعمال خارق‌العاده قهرمان، وجود موجودات مافوق طبیعی و نیز حضور خدا و نیروهای قدسی و... از وجوه مشترک ژانری است که این دو اثر را که متعلق به فرهنگ‌های گوناگون هستند، ذیل ژانر حماسه قرار می‌دهد. از ویژگی‌های داستانی و روایی مشترک این دو حماسه، تلفیق هنرمندانه دو دنیای پیش و پس از سرایش اثر و انعکاس آن در شخصیت و کنش‌های قهرمانان، ارائه توصیف‌ها، پندها و اندرزها در آغاز و انجام داستان‌ها و حضور مسلط تقدیر در سرنوشت قهرمانان است.

واژگان کلیدی: بیوولف، رستم، شاهنامه، ادبیات تطبیقی، حماسه.

* E-mail: malijani1365@yahoo.com

** E mail: Ahi200940@yahoo.com (نویسنده مسئول)

مقدمه

برای پی جویی ادبیات تطبیقی به معنای خاص باید به سراغ نویسندگان فرانسوی رفت که بعد از گسترش وسایل ارتباط جمعی بین ملل و آگاهی اقوام و فرهنگ‌ها از آثار ادبی، فکری و فرهنگی یکدیگر، تحقیق در حوزه ادبیات تطبیقی را گسترش و رونق بخشیدند. اولین بار عنوان ادبیات تطبیقی را «سنت بو»، شاعر فرانسوی، در مقاله‌ای وضع کرد که به بررسی کارهای «ژان ژاک آمپر» اختصاص داشت. آمپر نخستین کسی بود که کلاس‌های درس خود را در این زمینه، «تاریخ تطبیقی ادبیات‌ها» نامید (ر.ک؛ گویارد، ۱۳۷۴: ۱۹).

به طور کلی، در پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، به بررسی رابطه ادبیات ملت‌ها پرداخته می‌شود. ادب تطبیقی درصدد تحقیق و تفحص پیرامون تاریخچه یک اثر ادبی، سابقه موفقیت‌های آن، اشتهار نویسنده اثر، مراحل حیات نویسندگان آثار بزرگ، تعبیر دو جانبه ملت‌ها نسبت به هم، بررسی سیاحت‌نامه‌ها، و در پایان، تاریخچه اوهام و تخیلاتی که از یک طرف نسبت به طرف دیگر ابراز می‌شد (ر.ک؛ همان: ۱۲). البته لازم به ذکر است که چندین مکتب ادبیات تطبیقی در جهان وجود دارد که اهم آن‌ها مکاتب ادب تطبیقی آمریکا و فرانسه هستند.

در این جستار، به بررسی تطبیقی از منظر مکتب آمریکایی پرداخته شده است که در آن، وجوه اشتراکی آثار ادبی اقوامی که رابطه‌ای با هم نداشته‌اند، یا بین آثار آنان رابطه تأثیر و تأثری موجود نیست، محل بحث و بررسی است، در حالی که در مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی، رابطه تأثیر و تأثری بین آثار و شواهد تاریخی حاکی از برخورد و آشنایی نویسندگان با احوال و آثار هم مد نظر است. در این جستار، این مکتب محل توجه نیست، چون نگارندگان هیچ گونه شواهدی دال بر تأثیرپذیری این دو اثر از هم نیافته‌اند. یک علت آن است که شاهنامه حدود دو قرن بعد از بیوولف نوشته شده است و به احتمال بسیار زیاد فردوسی هم هیچ گونه آگاهی از وجود این اثر نداشته است.

اما درباره مکتب کل نگر ادبیات تطبیقی آمریکایی، رنه ولک - استاد دانشگاه ییل - می‌گوید:

«ادبیات تطبیقی همان چیزی را در بر می‌گیرد که وان تیگم، ادبیات عمومی می‌خواند. اما او ادبیات تطبیقی را به روابط دو شقی میان دو عامل محدود می‌کند،

در حالی که ادبیات عمومی به پژوهش دربارهٔ واقعیت‌های مشترک میان آثار ادبی گوناگون مربوط می‌شود... ادبیات تطبیقی را در معنای محدود روابط دو شقی نمی‌توان اساس رشته‌ای هدفمند دانست؛ زیرا در آن صورت، باید تنها با دادوستد خارجی میان آثار ادبی و بنابراین، با قطعاتی از تولیدات ادبی سر و کار داشته باشد و پرداختن به آثار مستقل ادبی در آن مجاز نیست. در این صورت، ادبیات تطبیقی رشته‌ای صرفاً جنبی از تاریخ ادبی به حساب می‌آید، با موضوعی نامربوط و پراکنده و بدون روش خاص خود» (ولک، ۱۳۹۱: ۳۱).

از نظر ولک، مطالعهٔ پدیده‌های ادبی که فاقد ارتباط تاریخی، ولی انعکاس‌دهندهٔ ارزش‌ها و تجربیات مشترک بشری هستند، ممکن است همان‌قدر ارزشمند باشند که مطالعهٔ تأثیرات قابل کشف از شواهد مطابقه‌ها یا خوانش‌های متفاوت. بررسی هنرهای مشابه در ادبیات ملل مختلف، کاشف گونه‌های جذابی از دانش‌ها و معارف است و دلیلی نمی‌یابیم که آن را خارج از چهارچوب ادبیات تطبیقی حساب کنیم. اینگونه پژوهش به سبک ادبیات تطبیقی از طبیعت آثار ادبی در ادبیات مختلف پرده‌برداری می‌کند و در تحقق فهم فراگیر از مدل‌های انسانی ما را یاری می‌دهد (ر.ک؛ کفافی، ۱۳۸۳: ۱۹). ادبیات تطبیقی بر آن است تا در عرصهٔ جهانی، دریچه‌ها و روزنه‌های امید به گفتگو و تفاهم میان فرهنگ‌ها و ملت‌ها را بگشاید و به سوی پیوندها و مشترکات فکری - فرهنگی سوق دهد و این همان ماهیت و کارکرد حقیقی ادبیات تطبیقی به عنوان سفیر فرهنگی ملت‌هاست (ر.ک؛ زینی‌وند، ۱۳۹۲: ۳).

لازم به ذکر است که با بهره‌گیری از روش ژرژ دومزیل در پژوهش تطبیقی اسطوره‌های هند و اروپایی، می‌توان اشتراکات ساختاری و محتوایی بین بیوولف و شاهنامه را یافت؛ اشتراکاتی که ناشی از تعلق هر دو اثر به خانوادهٔ نژادی و زبانی هند و اروپایی است. اما در این جستار، به هیچ وجه به روش دومزیل توجه نشده‌است و فقط اشتراکات و افتراقات صوری و محتوایی، بدون اعتنا به روابط تأثیر و تأثری مورد بررسی قرار گرفته‌است.

۱- پیشینه پژوهش

در باره تحلیل تطبیقی شاهنامه و شخصیت‌های آن با آثار و پهلوانان حماسی ادبیات بسیاری ملل مقالات گوناگونی نوشته شده است؛ برای نمونه، مقاله «مقایسه داستان رستم و سهراب با نمایشنامه کوهولین» نوشته محمد پاشایی به بحث کهن نمونه درگیری پدر و پسر می‌پردازد. مقاله «نگاهی تطبیقی به شاهنامه فردوسی و ایلید و اودیسه هومر» نوشته مهدی ممتحن و روح‌الله مظفری به تحلیل تفاوت‌های ذهنی و جهان‌بینی دو شاعر از طریق مقایسه دو حماسه می‌پردازد. مقاله «سودابه و فدر از منظر فردوسی و راسین» نوشته محمدعلی اسلامی ندوشن به بررسی همانندی‌های ماجرای سودابه و سیاوش شاهنامه با ماجرای دلدادگی فدر، همسر تزه، با ناپسری خود هیولیت می‌پردازد. در باب حماسه بیوولف، در کتاب تاریخ ادبیات انگلستان، نوشته لطفعلی صورتگر و کتاب تاریخ ادبیات انگلیس، نوشته امرالله ابجدیان و کتاب اساطیر جهان نوشته دونا روزنبرگ، درباره ویژگی‌های داستانی و حماسی و خاستگاه بیوولف مطالبی ذکر شده است. در کتاب فرهنگنامه اصطلاحات ادبی ابرامز به برخی ویژگی‌های حماسی بیوولف اشاراتی کوتاه می‌شود. در کتاب تراژدی در اساطیر ایران و جهان نوشته آسیه ذبیح‌نیا عمران و منوچهر اکبری، به اشاراتی بسیار موجز و کلی به شباهت حماسه بیوولف با برخی داستان‌های تراژیک شاهنامه بسنده شده است. منوچهر امیری هم در مقاله‌ای با عنوان «مقایسه دو حماسه در ادب فارسی و انگلیسی» به برخی تشابهات شخصیت‌ها و حوادث شاهنامه و بیوولف اشاراتی کوتاه کرده است که اغلب کلی و نادقیق است. اما تاکنون کتاب یا مقاله‌ای که به شکل مستقل و مستوفا به بحث تطبیقی درباره حماسه بیوولف و شاهنامه پرداخته باشد، دیده نشد. عبدالله ظهیری هم در مقاله کوتاه و مختصری با عنوان «مقایسه مختصر شاهنامه و بیوولف، نخستین حماسه منظوم انگلیسی» به اجمال و بسیار کلی و بدون استناد به متن بیوولف و شاهنامه به برخی اشتراکات محتوایی شاهنامه و بیوولف اشاره کرده است.

۲- خلاصه بیوولف

منظومه بیوولف، در باور متداول، اثر شاعری گمنام است که احتمالاً در بین سال‌های قرن هفتم تا قرن دهم به زبانی که اکنون زبان انگلوساکسون یا انگلیسی باستان خوانده می‌شود، سروده شده است. تعداد ابیات آن، حدود ۱۳۸۲ بیت است و کهن‌ترین منظومه

حماسی انگلیس است (1: Beowulf, 2000). هرچند ریچارد نورث در کتاب سرچشمه‌های حماسه بیوولف به دنبال ریشه‌های تاریخی آن می‌گردد و آن را سروده شاعری «انموند» نام می‌داند که راهب بزرگ کلیسای «بریدان»، در جنوب شرقی لسترشیر انگلستان بوده است. به نظر او، این منظومه حوالی سال‌های ۸۲۶-۸۲۷ میلادی سروده شده است و احتمالاً شاعر در سرودن آن متأثر از انه‌اید ویرژیل بوده است (2: North, 2006: 2).
و ظهیری، ۱۳۷۴: ۵۰۴).

موضوع و زمینه داستان بر محور اعمال و کردار یک شاهزاده و پهلوان اسکاندیناویایی به نام بیوولف می‌گردد. او برادرزاده پادشاه سرزمین گیت‌ها، ویک‌گ‌لاف است. داستان از دو بخش مجزا تشکیل شده که تنها نقطه اتصال این دو بخش، خود شخصیت بیوولف است. آغاز داستان با اشاراتی درباره زندگی شیلد پسر شیف، مؤسس پادشاهی دانمارک می‌گذرد که زمانی با فلاکت و بدبختی به دانمارک آمده است و بعد از قدرت گرفتن و تشکیل یک پادشاهی عادلانه در دانمارک، به پایان عمر و حیات خود می‌رسد. سپس داستان دیگری روایت می‌شود و آن، وصف تالار بزم هرثگار، پادشاه دانمارک و نواده شیلد است. او و ملازمانش در کاخ مشهورشان، کاخ مجلل هیورات، به آوازخوانی و شراب‌نوشی می‌پردازند و سر و صدای زیادی راه می‌اندازند. در همین حال، دیوی آدمخوار به نام گرندل که درون غاری در همان حوالی خوابیده است، با شنیدن سر و صدا و شادی آن‌ها از خواب برمی‌خیزد و در اوج خشم و عصبانیت شبانه به کاخ هیورات حمله می‌کند و تعداد زیادی از سربازان و دلاوران حاضر در آن جمع را از هم می‌درد. موضوع به همین جا ختم نمی‌شود. از این به بعد، گرندل تا حدود دوازده سال به کاخ هیورات حمله می‌کند و تعداد زیادی از مردم و اطرافیان شاه را می‌کشد و بساط سور و شادمانی آن‌ها را به هم می‌ریزد، تا جایی که هر گونه نشاط و آرامشی را از مردم دانمارک سلب می‌کند.

خبر این حادثه به همه ممالک اطراف می‌رسد. بیوولف هم که در پهلوانی بی‌همتاست و غول‌ها و اهریمن‌های زیادی را کشته است، با شنیدن این خبر، عزم کشتن گرندل می‌کند. او همراه با چهارده تن از سربازان شجاعش سوار بر کشتی از میان دریاها می‌گذرد تا به دانمارک می‌رسد. در آنجا، او از پادشاه دانمارک می‌خواهد که دوباره جشن، سرور و سر و صدا را در کاخ هیورات از سر بگیرد، تا این سر و صدا دوباره گرندل را به تالار بکشاند.

مطابق گفته بیوولف، جشن، شادی و شراب‌نوشی بعد از سال‌ها از سر گرفته می‌شود. او آخر شب وقتی همه می‌خوابند، گرندل به درون تالار حمله می‌کند و یکی از سربازان بیوولف را می‌کشد. بیوولف هم دست خالی به نبرد با او می‌رود و بعد از جنگی سخت، گرندل را مغلوب می‌کند. گرندل می‌گریزد، اما بیوولف مانع او می‌شود و یک دست او را از کتف قطع می‌کند. گرندل با همان حالت زخمی و خون‌چکان به درون غار می‌رود و آنجا می‌میرد.

دوباره جشن و شادی از سر گرفته می‌شود، غافل از اینکه گرندل مادر عفریتی هم دارد که در اعماق آب‌ها زندگی می‌کند. شب بعد مادر گرندل به انتقام خون فرزندش به تالار حمله می‌کند و تعداد زیادی را می‌کشد و بعضی از کشتگان را هم با خود می‌برد. بیوولف عزم کشتن او را می‌کند. پی او را می‌گیرد و در اعماق آب‌ها با او می‌جنگد و او را هم می‌کشد. بعد از آن، با دریافت هدایای بی‌شمار از هرنگار به سرزمین خود برمی‌گردد.

بعد از مدتی، پسر هیگ لاف، پادشاه گیت‌ها، در جنگی با اقوام فرانک کشته می‌شود. بیوولف پادشاه سرزمین گیت‌ها می‌شود. او حدود پنجاه سال با عدالت و نیکی بر آن‌ها حکمرانی می‌کند تا اینکه به پیری می‌رسد. در همین زمان، در سرزمین گیت‌ها گنجی وجود دارد که ازدهایی سیصد سال از آن محافظت کرده‌است. یکی از رعایای بیوولف از آن گنج دزدی می‌کند. همین باعث خشم ازدها شده، ازدها را با دهان آتشینش به جان مردم شهر می‌اندازد تا جایی که حتی کاخ بیوولف را هم تهدید می‌کند. بیوولف برای نجات مردمانش با او درگیر می‌شود و بعد از نبردی توانفرسا، ازدها را از پا در می‌آورد. خودش هم که زخمی‌جانگزا و مهلک برداشته بعد از نصایحی چند به اطرافیانش جان می‌بازد. او به یارانش می‌گوید که جنازه‌اش را بر فراز تلی در کنار ساحل به خاک بسپارند تا هر کشتی که رد شد، بگوید: اینجا آرامگاه بیوولف است. با پیچیده شدن خبر مرگ بیوولف، اقوام فریزی و فرانک‌ها، دشمنان دیرینه گیت‌ها، قصد حمله به سرزمین گیت‌ها را می‌کنند و آن را با خاک یکسان می‌کنند و بقایای گیت‌ها را نابود می‌سازند.

۳- ویژگی‌های تطبیقی

۳-۱) قهرمان قومی

اصلی‌ترین ویژگی حماسه، وجود قهرمانی با عظمت در سطح ملی، یا حتی در سطح جهانی است (Abrams, 2012: 108). رستم بزرگترین پهلوان ایران زمین است که هیچ کس در شاهنامه به اندازه او تبلور و برجستگی پیدا نکرده است. او شخصیتی پهلوانی و اسطوره‌ای است که وجودش با تمام پیچیدگی‌های آن انعکاس‌دهنده آمال و آرزوها، خواست‌ها و یا حتی پیچیدگی‌های ذهن ایرانی است که در طول قرن‌ها، در ناخودآگاه جمعی او شکل گرفته است و در شاهنامه فردوسی، نمود بیرونی پیدا کرده است. بیوولف هم بزرگترین پهلوان حماسه بیوولف است که اگرچه خود او اهل اسکاندیناوی است و در جنوب سوئد سکنی دارد، اما چون تمام توصیف‌هایی که از اخلاق، گفتار و کردارش می‌شود، بازتاب‌دهنده روحیات، خلق و خو و منش اقوام ژرمن، اجداد انگلوساکسون‌ها پیش از ورود مسیحیت به بریتانیا است. همچنین، به دلیل سروده شدن اثر به زبان انگلیسی، او نیز به عنوان قهرمان ملی و اسطوره‌ای اقوام ساکسون محسوب می‌شود. حماسه بیوولف با بیان زمینه فرهنگی و اجتماعی عصر قهرمانی ملل ژرمن، بیانگر رسوم سنتی آن عصر است (ر.ک؛ ابجدیان، ۱۳۶۶: ۳۳۱). شخصیت بیوولف نظیر قهرمان حماسی آرمانی ژرمن است که به عنوان یک الگوی اولیه در ادبیات انگلوساکسون بسیار مطرح است (ر.ک؛ ظهیری، ۱۳۷۴: ۵۰۵).

۳-۲) ویژگی‌ها و کنش‌های فوق طبیعی

از دیگر ویژگی‌های حماسه، اعمال خارق‌العاده‌ای است که از قهرمان سر می‌زند (Abrams, 2012: 108). هم رستم و هم بیوولف به نبرد با غول و اژدها می‌پردازند. رستم از زمان تولد تا زمان مرگ، همه حضوری فوق طبیعی داشته، چه زمان تولدش که به کمک سیمرغ از پهلوی رودابه زاده شد، چه کشتن فیل در زمان کودکی، چه زدن نرّه گوری بر درخت و خوردن آن نزد بهمن، پسر اسفندیار، و چه دیگر کنش‌ها. رستم زمانی که کیکاووس در مازندران در چنگ دیوسفید گرفتار شد، به جنگ دیو می‌رود و جگرش را از سینه بیرون می‌کشد. با اکوان دیو هم روبه‌رو می‌شود و طی نبردی سهمگین او را هم از پا درمی‌آورد. در خوان سوم از خوان‌های هفت خوان، رستم به نبرد اژدهایی

بزرگ و وحشتناک می‌رود و به کمک رخش او را با شمشیر پاره‌پاره می‌کند. در خوان پنجم، با دیوی به نام اولاد روبه‌رو می‌شود و در خوان ششم، با ارژنگ دیو می‌جنگد و در پایان خوان سوم، دیو سپید را از پای درمی‌آورد (ر.ک؛ ذبیح‌نیا و اکبری، ۱۳۹۲: ۴۴۸). در داستان بیوولف هم در چندین جا اشاره می‌شود که بیوولف به تنهایی به اندازه‌ی سی مرد قدرت دارد. بیوولف بارها به جنگ غولان و ماهیان غول‌پیکر رفته، آن‌ها را از پا درآورده‌است. در نبرد با گرنندل پیروز می‌شود و دستش را قطع می‌کند. مادر گرنندل را می‌کشد و در آخر داستان، با اژدهایی که آتش از دهانش بر سر مردم گیت می‌بارد، نبرد می‌کند و هرچند خود زخمی برمی‌دارد که منجر به مرگش می‌شود، اما در پایان، اژدها را می‌کشد. در ماجرای رستم و اسفندیار، رستم با پهلوانی روبه‌رو می‌شود که روپین تن است، چون زرتشت تن او را در آب مقدس شسته‌است و ضربه‌ای بر او کارگر نیست. در حماسه بیوولف هم وقتی که گرنندل و بیوولف پنجه‌درپنجه هستند، سربازان بیوولف به یاری او می‌شتابند و با انواع اسلحه به او ضربه می‌زنند، اما «وقتی که آن‌ها با هم شروع به ضربه زدن کردند، آنجا چیزی را دیدند که پیش‌تر، چیزی از آن نمی‌دانستند. اینکه هیچ شمشیری روی زمین و هیچ هنر آهنگری نمی‌تواند به گرنندل آسیب برساند. او همه ضربه شمشیرها را جادو کرده بود» (Beowulf, 2000: 53).

۳-۳) وسعت فضا

هر دو حماسه از لحاظ وسعت فضا، چه در حوزه مکانی و چه زمانی، شایسته توجه هستند. یکی از ویژگی‌های حماسه در تناسب با کلان بودن موضوع آن، وسعت فضاهای حماسه است. این فضا ممکن است به وسعت کل زمین یا حتی بیشتر باشد (Abrams, 2012: 108). مکان‌های حوادث در شاهنامه مخصوصاً در روایات مربوط به قهرمانی‌های رستم، مناطق گوناگونی از ایران و توران را در بر می‌گیرد که عرصه‌ای بسیار وسیع بوده‌است. البته معلوم نبودن بسیاری از مکان‌ها یا نامتناسب بودن آن‌ها با نموده‌های تاریخی‌شان، باعث گستردگی و ابهام هرچه بیشتر مکان و در نتیجه، عنصر فضا در شاهنامه شده‌است. غالب حوادث کلان و جنگ‌های شاهنامه، مثل هفت خان رستم در کوه و دشت صورت می‌گیرد که کاملاً متناسب با فضای حماسی است. حوادث و قهرمانی‌های بیوولف هم در سرزمین گیت‌ها در جنوب سوئد و در دانمارک و نیز سرزمین فریزی‌ها می‌گذرد. نبردهای بیوولف هم غیر از نبرد با گرنندل که در تالار کاخ باشکوه هیورات اتفاق می‌افتد،

در داخل غار و یا در درون دریا و با هیولاهای دریایی صورت می‌گیرد که این فضاسازی هم کاملاً در تناسب با فضای کلان حماسه است. از لحاظ زمانی نیز حوادث اصلی حماسه بیوولف، کلّ دوره زندگی بیوولف را با مرکزیت قهرمانی‌های او در بر می‌گیرد و به حوادث ادوار پیش یا پس از او فقط به اشاره‌ای گذرا بسنده می‌شود. البته از لحاظ عنصر زمان، بیوولف با شاهنامه قابل قیاس نیست و بسیار محدودتر است، چون شاهنامه از لحاظ وسعت، سه دوره اساطیری، تاریخی و پهلوانی را در بر می‌گیرد که شاعر با خلقت جهان و انسان از دید اساطیر ایرانی می‌آغازد و بعد به دوره پهلوانی می‌رسد که جزو بخش‌هایی است که از لحاظ ویژگی‌های داستانی بسیار غنی‌تر و جذاب‌تر از دیگر بخش‌هاست. در پایان، فردوسی حماسه را با دوره تاریخی خاتمه می‌دهد که آغاز حمله اسکندر به ایران تا شکست ایران به دست اعراب در زمان ساسانیان را در بر می‌گیرد.

۴-۳) تأثیر خدا یا نیروهای قدسی

در هر دو داستان، خدایان و دخالت‌های آنان در روند داستان یا سرنوشت قهرمانان تأثیری چندان ندارد و حضور عینی و ملموس آن‌ها، چنانکه در *ایلیاد* و *اودیسه* هست، دیده نمی‌شود. در *ایلیاد* و *اودیسه*، حب و بغض‌های خدایان و دخالت‌های عینی و ملموس آن‌ها تأثیر عمیقی در سیر داستان و سرنوشت قهرمان دارد، در حالی که در *بیوولف* و *شاهنامه*، از خدایان به ذکر نامی و استمداد و دعایی بسنده می‌شود. به نظر می‌رسد که علت اصلی هم این است که با وجود قدمت هر دو حماسه و دورانی که روایت می‌کنند، تحت تأثیر دین توحیدی که بر روایت هر دو شاعر تأثیر گذاشته، خدایان گذشته قدرت و نفوذ خود را از دست داده و از بین رفته یا ویژگی‌های خود را به خدای جدید انتقال داده‌اند؛ مثلاً اساطیر و خدایان کهن هند و ایرانی که در روایات کهن ایرانی وجود داشته‌اند، در روایت *شاهنامه* هم تحت تأثیر آیین تک‌خدایی زرتشتی دچار دگرگونی یا حذف شده، یا از گفتمان دینی جدا شده‌اند و گاهی ایزدان به شاهان و پهلوانان تبدیل گشته‌اند (ر.ک؛ بهار، ۱۳۹۰: ۴۰۱). علاوه بر این، خود فردوسی تحت تأثیر اوضاع اجتماعی و فرهنگی زمانه، آن روایات بسیار کهن اساطیری را تغییر داده‌است و آن‌ها را بازآفرینی کرده‌است. یکی از اصلی‌ترین عوامل هم دین اسلام و باورهای مذهبی فردوسی به عنوان مسلمانی شیعی است که در اخلاق و منش قهرمانان *شاهنامه*، از جمله رستم تأثیرگذار بوده‌است؛ برای نمونه، رستم *شاهنامه* همیشه در مواقع سختی به خدای یگانه پناه می‌برد و این متأثر از نگاه توحیدی فردوسی و

دین رسمی زمانه خود اوست. این در حالی است که داستان رستم به ادوار پیش از زرتشت برمی گردد که تعدد خدایان در فلات ایران امری مسلم است. در داستان بیوولف، هم گاهی خدایان کهن تحت تأثیر خدای جدید قرار می گیرند. «جنگاوران و سلحشوران سرزمین های شمالی به ویرد - WIRD - (سرنوشت تغییرناپذیر) اعتقاد داشتند. خدایان و انسان ها همه به این سرنوشت محتوم یا ویرد محکوم بودند و از مرگ گریزی نداشتند. اینان بی آنکه به زندگی پس از مرگ اعتقادی داشته باشند، فناپذیری را فقط در شهرت ابدی پس از مرگ می دانستند» (روزنبرگ، ۱۳۸۶: ۵۱۶). شاعر همه جا به خدای صاحب تقدیر اشاره می کند، اما قراین حاکی از آن است که منظور او خدای مسیحیت است. در جایی که بیوولف و سربازانش در سواحل دانمارک پیاده می شوند، نگهبان ساحل برای بیوولف دعا و آرزوی نیک می کند و می گوید: «شاید پدر بزرگ، تو را در پناه خود نگه دارد و نگاه مهرآمیزش را بر تو و اعمال ستایش انگیزت بیفکند» (Beowulf, 2000: 23). در اینجا، منظور از پدر بزرگ همان خدای مسیحیت است که مسیحیان او را پدر می خوانند.

۳-۵) محوریت قهرمان

از دیگر ویژگی های قهرمان حماسه این است که او پهلوان یا نیمه خدایی است که در مرکز ماجراها قرار گرفته است و سرنوشت یک قوم، ملت و یا حتی نژاد بشر به اعمال او بستگی دارد (Abrams, 2012: 107). رستم و بیوولف هر دو نموده های بارز شکوه یک تمدن و اوج عصر پهلوانی هستند که با مرگ آنها مقدمات سقوط و ویرانی یک تمدن فراهم می آید. با مرگ رستم به دست شغاد و حمله بهمن به سیستان و نابودی خاندان زال و ویرانی ایران، متعاقب آن دیگر اثری از آن دولت و کشور عظیم باقی نمی ماند و ایران مطمع و محل تاخت و تاز اقوام بیگانه می شود. با مرگ بیوولف هم که پنجاه سال با صلح و صفا و عدالت بر سرزمین گیت ها حکم رانده، در آخر حماسه، فرانک ها و فریزی ها به فکر تجاوز و حمله می افتند و ویگلاف پیش بینی می کند:

«زنان ما، در حالی که تنها و بی یار و یاور و بدون طلا، ناگزیر می شوند به دنبال فاتحان خود به تبعید و سرگردانی در خارج و زندگی آکنده از شرم و بندگی تن دردهند. کلاغ سیاه بر فراز اجساد به خاک و خون در غلطیده جنگجویان و سلحشوران خسته دل ما فریاد شیون بر خواهد کشید و گرگ نیز بر پیکر کشتگان خواهد تاخت» (روزنبرگ، ۱۳۸۶: ۵۵۲).

شاعر که می‌خواهد درباره شکوفایی زندگی و نیز مرگ قهرمان داستان صحبت کند، سعی بر آن دارد تا عظمت و سقوط ملل ژرمن را زمینه‌ای برای داستان خود سازد. به همین دلیل، داستان را با تولد مرموز و مرگ شیلد آغاز می‌کند (ر.ک؛ ابجدیان، ۱۳۶۶: ۳۲). البته وجه تفاوت این دو قهرمان محوری این است که رستم فقط در بخش پهلوانی شاهنامه، ابرقهرمان و شخصیت اصلی است، در حالی که بیوولف در تمام فضای حماسه، شخصیت محوری و مسلط است.

۶-۳) کمال قهرمان

یکی دیگر از وجوه اشتراکی رستم و بیوولف این است که آن‌ها نه تنها قهرمانان عرصه تن و زور بازو که در حوزه معنویت، اخلاق، درایت و هوش هم کسی را با آنان یارای برابری نیست. رستم در تمام جنگ‌هایی که کرده، برای مردم و وطن خود جنگیده‌است و آرزوی بهروزی مردم این مرز و بوم را داشته‌است و در مواقع سختی و بلاها، همیشه دست به درگاه الهی دراز کرده، او را پناه و مددکار خود قرار داده‌است. او پانصدواندی سال زیست و با بدی جنگید، در پایان هم در بستر آرام نمرد، بلکه در پیکاری جان داد که تمام عمر آن را به عهده گرفته بود (ر.ک؛ عبادیان، ۱۳۶۹: ۲۱۸). حضور او از زمان تولد تا مرگ، هرگاه ایران مورد تعدی و تجاوز بیگانه قرار گرفته، کاملاً مشهود و پررنگ است. بیوولف هم قهرمانی چنین است. او نه تنها از لحاظ توان جسمی بی‌همتاست، بلکه از لحاظ معنوی و اخلاقی نیز انسانی آزاده است و هیچ چیز را برای خود نمی‌خواهد؛ برای نمونه، بعد از کشته شدن گرنلدل و مادرش به دست بیوولف، وقتی پادشاه دانمارک هدایای بی‌شماری به او می‌دهد، او بخشی از هدایا را به سربازان و همراهانش می‌دهد و بخشی را نیز به سرزمین خود می‌برد تا آن را به عمویش، شاه گیت‌ها، و ملکه تقدیم کند. «شاعر بیوولف سعی دارد تمام ابعاد بشر اساطیری را در وجود بیوولف متجلی سازد و هر دو نوع مردانگی حماسی، یعنی قهرمان‌منشی و رادمردی را به بیوولف نسبت دهد» (ابجدیان، ۱۳۶۶: ۲۹). او حتی زمانی که در آخر داستان با کشتن اژدها، خودش هم زخم برمی‌دارد و در حال مرگ است، به ویگ‌لاف می‌گوید که گنج را از مخفیگاه اژدها به نزد او بیاورد و با دیدن طلاها با کلامی ستودنی و با یاد خدا می‌گوید:

«فرمانروای جهان، شهریار شکوهمند و متعالی تمام دنیا، خداوندگار جاودانه را سپاس می‌گویم که اجازه داد تا من این گنج را ببینم و این طلاها را پیش از مرگم برای مردم گنات به دست بیاورم و تصاحب کنم. من این گنج را به بهای جانم به دست آوردم... از هم‌اینک به نیاز مردم رسیدگی کن» (روزنبرگ، ۱۳۸۶: ۵۵۰).

او در همهٔ مراحل زندگی و در مواقع بحران‌ها و مشکلات بزرگ، خدا را از یاد نمی‌برد و شکست و پیروزی را از خدا می‌داند.

قهرمان هر دو اثر، زمانی که به جنگ می‌روند، با اطمینان سخن می‌گویند و هیچ ترس و لغزشی به خود راه نمی‌دهند. زمانی که بیوولف می‌خواهد به جنگ مادر گرندل به عمق دریا برود، به هرثگار، شاه دانمارک، می‌گوید: «با تو پیمان می‌کنم که اگر به زیر دریا برود، یا در آغوش تاریکی پنهان شود و یا در کوهستان مخفی گردد و یا در دل زمین فرو رود، از چنگ من به در نخواهد رفت» (Beowulf, 2000: 97).

در زمان ورود به دانمارک، بدون اینکه گرندل را دیده باشد، بی‌هیچ تردیدی به شاه دانمارک قول می‌دهد که گرندل را بکشد. رستم هم در تمام جنگ‌هایی که برایش پیش آمده، چه در جنگ با دیوان و اهریمنان و چه در جنگ با تورانیان، با ابهت، اطمینان، اقتدار و پیروزی بازگشته است. البته جز در مورد جنگ با سهراب و اسفندیار که آنجا هم در پایان، رقیب خود را مغلوب می‌کند. زمانی که گرندل دیوانه‌وار به داخل تالار حمله می‌کند، بیوولف بدون هیچ گونه اضطرابی، دست‌خالی به جنگ او می‌رود و می‌گوید:

«من شنیده‌ام که گرندل از اینکه سلاحی در جنگ استفاده کند، ننگ دارد. پس برای شهرت بیشتر هیگ‌لاف و شادی قلب او، من از شمشیر و نیز از پناه سپر بزرگ صرف‌نظر می‌کنم و پنجه در پنجه با او می‌جنگم. روش درست همین است. اینکه سرانجام بازنده کیست، قضاوت با خداست» (Ibid: 31).

رستم هم زمانی که اشکبوس به ایران حمله می‌کند و رهام از پیشش می‌گریزد، به دلیل خسته بودن رخش، فقط یک کمان را برمی‌دارد و پیاده و بدون اسب به جنگ اشکبوس می‌رود و با یک چوبه تیر، ابتدا اسب اشکبوس را می‌کشد و آنگاه با یک تیر دیگر، قالبش را تهی می‌کند.

۷-۳) جدال و فضای دوقطبی

روایت حماسی از بستر یک جدال فراگیر شکل می‌گیرد و در این راستا، فضایی دوقطبی بر آن سایه گستر می‌شود. در شاهنامه، رستم نماینده تمام نیروهای انسانی و نیکی است و تمام دشمنانش از دیوان، اژدهاها و تورانیان بیگانه، خصوصاً افراسیاب، اهریمنی و از نژاد اهریمن شمرده می‌شوند. «دژوها در ایران، نخست به صورت خدایان بیگانه و آنگاه خدایان دشمن درمی‌آیند و سرانجام، مفهوم امروزی دیو را پیدا می‌کنند» (آموزگار، ۱۳۸۶: ۱۳). در اوستا هم دیوان، خدایان باطل و گروه شیاطین و یا مردمان مشرک و مفسد تلقی شده‌اند (ر.ک؛ یا حقی، ۱۳۸۶: ۳۷۱). اژدها هم در اوستا جزء خرفستران (Xrafstaran) ذکر شده و از پدیده‌های اهریمنی است (ر.ک؛ رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ۶). در بیوولف هم که خودش نماینده جبهه نیکی و فضیلت و کمال است، اژدهاها و هیولاها نماینده پلیدی، نابکاری و اهریمنی شمرده می‌شوند؛ چنانکه شاعر بیوولف می‌گوید: «گرندل و تمام هیولاها از نژاد قابیل هستند؛ قابیل که هابیل را به قتل رساند و به سبب همین گناه، خداوند او را دیو و شیطانی قرار داد که همه دیوها، عفريت‌ها و اشباح شیطانی نژاد از او دارند» (Beowulf, 2000: 9). در آغاز جنگ بیوولف و گرندل، شاعر می‌گوید: «در پایین آن دشت‌ها، در میان توده‌های مه، گرندل مورد لعنت خدا واقع شده، جست‌وخیز کنان و با حالتی حریص آمد» (Ibid: 49). یا در جایی که خبر حمله مادر گرندل شنیده می‌شود، شاعر می‌گوید: «مادر گرندل، هیولای جهنمی، به کارهای پلید فکر می‌کرد. او به آب‌های سرد و عمیق در زیر زمین تبعید شده بود، بعد از اینکه قابیل برادر خود را با شمشیر به قتل رساند» (Ibid: 89). بیوولف قهرمانی است جویای حقیقت، داد، ثبات و نظم. غول‌ها نیز دشمن آفریدگار و مظهر قدرت اهریمن هستند (ر.ک؛ ظهیری، ۱۳۷۴: ۵۰۵). گرندل و مادرش در درون غار و در عمق زمین زندگی می‌کنند و زمین در اساطیر کهن، نماد دوزخ بوده در برابر آسمان که مکانی ملکوتی، محل فرشتگان و بهشت پاکان است. در جاهایی، گرندل انسان‌ها را می‌کشد، سر آن‌ها را در دهانش می‌گذارد و می‌بلعد. «سر هیولا، اژدها و جانور دریایی، در حالی که کله یک انسان یا بیشتر در دهان اوست، یک سمبل قرون وسطایی و نماد جهنم است» (Ciriot, 2001: 213). البته این فضای دوقطبی را شاعر بیوولف به تأثیر از باورهای مسیحی خود به ساحت حماسه

کشانده است، در حالی که فضای دوقطبی در شاهنامه وجهی ذاتی دارد و از ثنویت حاکم بر فرهنگ ایرانی مایه گرفته است که این ثنویت، بهترین نمودش در دین زرتشتی است:

«ثنویت که رکن و مشخصه دین زرتشتی است، بر پایه باوری دیرین قرار دارد. آریایی‌های باستان به دو نیروی راستی و دروغ و یا نظم و بی‌نظمی معتقد بودند و بعدها این اندیشه در دین زرتشتی گسترده شد و دوگانه بودن اصل نیک و بد، دامنه گسترده‌تری یافت. جهان روشن اهوره مزدا در برابر جهان تاریک اهریمن، ویژگی‌های نیک اهورایی در برابر خصلت‌های زشت اهریمنی و یا جاودانان در برابر گماریکان یا سردیوان قرار گرفتند. در این نظام دوگانه، آنچنان که از متن‌های قدیمی *اوستا*، یعنی گاهان (گات‌ها) برمی‌آید، نخست اهورامزدا در برابر اهریمن نبوده، بلکه سپندمینو (= روح مقدس) که یکی از جلوه‌های اهورامزداست، در برابر انگره‌مینو (= روح مخرب) یا اهریمن قرار داشت و آنگاه سپندمینو با اهورامزدا یکی شده است» (آموزگار، ۱۳۹۰: ۲۱۱).

۸-۳ توصیفات و پند و اندرز در روایات

یکی از وجوه تشابه داستان‌های مربوط به رستم در شاهنامه و حماسه بیوولف در این است که شاعر بیوولف برای پرهیز از یکنواختی و برای تنوع و پویایی بخشیدن به حرکت داستان، یا پاره‌روایت‌هایی را در بین داستان وارد می‌کند یا در لابه‌لای حوادث بزرگ و جنگ‌ها شروع به شرح و توصیفات درباره تقدیر، پند و نصیحت یا توصیف شب و صبح می‌کند و از استعاره‌ها و تشبیهات خاصی بهره می‌گیرد. «هدف از به کار بردن این تشبیهات آن است که خواننده‌ای را که از شرح جنگ و خونریزی خسته شده، به طبیعت برده، برای چند لحظه به او آرامش دهد. تا دوباره آمادگی بازگشت به میدان کارزار را پیدا کند» (ابجدیان، ۱۳۶۶: ۲۹)؛ برای نمونه، وقتی بیوولف ماجرای نبردش با گرندل را تعریف می‌کند، آغاز روز جنگ را اینگونه توصیف می‌کند: «نوری نمایان شد و آن مکان را نورانی کرد، همان‌گونه که آسمان همه‌جا را روشن می‌کند، زمانی که شمع آسمان به روشنی می‌درخشید» (Beowulf, 2000: 109). یا وقتی شب فرامی‌رسد و گرندل به سمت هیورات می‌رود، شب اینگونه توصیف می‌شود: «دیرگاهان که تاریکی دوباره گستره گیتی را فراگرفت، اشباح قیرگون به آهستگی در زیر تاریکی ابر به دزدی آمدند» (Ibid: 45). فردوسی داستان‌های کوچکتری را در بین داستان‌های اصلی وارد می‌کند، یا در لابه‌لای

جنگ‌ها، وقتی که سپاهیان غروب به اردوگاهشان برگشته‌اند تا برای روز بعد آماده شوند، با بهره‌گیری از تشبیهات و استعاره‌های دل‌انگیز، توصیفاتی از شب و صبح می‌کند؛ برای نمونه، وقتی رستم بار اول از اسفندیار شکست می‌خورد، روز بعد که به جنگ می‌رود، آغاز روز چنین توصیف می‌شود:

«سپیده همانگه ز گه بردمید
میان شب تیره اندر چمید
پوشید رستم سلیح نبرد
همی از جهان آفرین یاد کرد»
(فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۵: ۴۰۵).

یا روزی که سهراب به ایران حمله می‌کند اینگونه طلوع آفتاب توصیف می‌شود:

«چو خورشید بنداخت زرین کمند
زبان به برآمد به چرخ بلند
پوشید سهراب خفتان جنگ
نشست از بر چرمه سنگ رنگ»
(همان، ج ۲: ۱۵۷).

فردوسی در آغاز، انجام و در جای جای داستان‌های شاهنامه، پندها، نصیحت‌ها و سخنان حکیمانه‌ای که برخاسته از بینش عمیق او نسبت به جهان و کار جهان است، به مناسبت حوادث تأمل‌برانگیزی که اتفاق افتاده است، ارائه می‌دهد تا نوعی تنوع در بیان به وجود آید و یکنواختی داستان‌ها باعث ملالت نگردد. «داستان‌های شاهنامه اغلب در بر دارنده بسیاری خرده‌داستان و رویداد است. این‌ها فراز و نشیب‌های داستان اصلی است و حرکت موضوعی داستان را می‌نمایانند و به آن پویایی هنری نیز می‌بخشند و گاه نقش تنوع‌انگیزی دارند» (عبادیان، ۱۳۶۹: ۲۵۲). برای نمونه، وقتی سهراب نادانسته در نبرد با رستم کشته می‌شود و تقدیر هر دو را به سوی فاجعه می‌کشاند، فردوسی چنین زبان می‌گشاید:

«چنین است کردار چرخ بلند
به دستی کلاه و به دیگر کمند
چو شادان نشیند کسی با کلاه
به خم کمندش رباید ز گاه
چرا مهر باید همی بر جهان
چو باید خرامید با هم‌رهان
چو اندیشه گنج گردد دراز
همی گشت باید سوی خاک باز
اگر چرخ را هست ازین آگهی
همانا که گشتست مغزش تهی

چنان دان کزین گردش آگاه نیست که چون و چرا سوی او راه نیست»
(فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۲، ۱۹۴).

در حماسه بیوولف هم می‌بینیم از این سخنان حکیمانه در لابه‌لای داستان‌ها آورده می‌شود؛ برای نمونه، بعد از شکست گرنلد و مادرش از بیوولف، همه شاد می‌شوند و از بیوولف بسیار سپاسگزاری می‌کنند. پادشاه هروثگار هم از بیوولف قدردانی می‌کند و می‌گوید حال که شهرت بیوولف تمام آفاق را درنوردیده است، بیوولف باید هشیارتر، آگاه‌تر و آماده‌تر باشد و مغرور و فریفته این شهرت، قدرت و محبوبیت زودگذر نشود که عاقبت کار آدمی، مرگ است و هیچ گاه نباید از یاد خدا غافل شد. «ای بهترین جنگجویان! از این دام آگاه باش. بیوولف عزیز! بهترین چیز را برگزین. پاداش جاودان و ابدی! مگذار غرور به تو راه یابد. کوتاه‌زمانی در اوج قدرتی، اما این قدرت رنگ می‌بازد و دوامی ندارد. مدتی نمی‌گذرد که یا آتش ناگهانی یا شمشیری آخته، یا تیغ تیز، یا نیزه‌ای برکشیده، یا پیری ملال‌آور به دنبال آن، تو را فرامی‌گیرد» (Beowulf, 2000: 121). موارد بسیار دیگری هم اشاره به ناپایداری دنیا و توجه به امور جاودانی و ذخایر معنوی انسانی و الهی وجود دارد که در لابه‌لای ماجراها برای عبرت‌گیری و ایجاد تنبّه ذکر شده‌اند.

۹-۳) تقدیرگرایی

از دیگر وجوه اشتراکی داستان بیوولف و داستان‌های مربوط به رستم و یا حتی کلّ شاهنامه حضور مستقیم و مسلط تقدیر در سرنوشت این قهرمانان بزرگ است. در داستان بیوولف، حضور تقدیری که به وضوح منشاء الهی دارد، در آغاز و انجام تقریباً تمام ماجراها از زبان شاعر و یا حتی در سخنان بیوولف دیده می‌شود. این در حالی است که شاهنامه هم بسیاری از موارد، خصوصاً در جاهایی که روند داستان به یک فاجعه یا سرنوشت تراژیک خاتمه می‌یابد، فردوسی همه این نامرادی‌هایی را که ایستادگی در برابر آن‌ها از عهده آدمیان، حتی قهرمانان بزرگ خارج است، منتسب به جهان و چرخ ستیزه‌کار می‌داند. حماسه‌جایی است که قهرمان‌ها در برابر تقدیر می‌ایستند و بزرگترین و جاودان‌ترین عامل ترس‌آور هستی، یعنی مرگ را به چیزی نمی‌گیرند و با افتخار جان باختن و خود را فدای آرمان‌های عالی انسانی و الهی کردن، نامی جاودان می‌یابند:

«در اینجا دیگر سخن از جان‌هایی نیست که در آسمان، از تفضل رب‌النوع و ایزدی اساطیری، بی‌مرگ و جاوید می‌شوند، بلکه بی‌مرگان، قهرمانانی هستند که روی زمین به علت تأثیری که در حافظهٔ زندگان باقی می‌گذارند، پس از مرگ، زنده و جاوید می‌مانند» (دلاشو، ۱۳۸۶: ۹۰).

بیوولف با اینکه می‌داند که در برابر اژدها جانش را از دست می‌دهد، اما در برابر این تقدیر می‌ایستد و با سپر کردن جان خود، مردمش را نجات می‌دهد. رستم هم با اینکه می‌داند که با کشتن اسفندیار دچار بدبختی و زوال می‌شود و در جهان دیگر، دچار عذاب خداوند می‌شود، اما بر آزادگی‌اش پا می‌فشارد و تمام این عواقب را به جان می‌خرد. البته تفاوتی آشکار بین این تقدیرگرایی در نگاه هر دو شاعر هست. بیوولف مشربی تقریباً جبرگرایانه دارد و آدمی را عاملی منفعل و دست‌بسته در برابر تقدیر الهی می‌پندارد؛ تقدیری که به دلیل منشاء قدسی خدشه‌ناپذیر و الهی‌اش جایی برای چون و چرا و پرسشگری آدمی باقی نمی‌گذارد و باید بنده‌وار در برابرش سر خم کرد و حکمش را با دیده و دل پذیرفت. این در حالی است که فردوسی با ذهنیت عقل‌گرا و مشرب معتزلی‌اش، هرگاه تناقضی بین باورهای مذهبی و تجربه‌های عینی و تاریخی خود می‌بیند، به مجادله با تقدیر، طبیعت و چرخ و فلک می‌پردازد و سرسخانه از آن‌ها پاسخ می‌طلبد؛ برای نمونه، در داستان رستم و سهراب که تسلط محتوم تقدیر را در سرنوشت قهرمانان می‌بینیم، چنانکه در بالا هم اشاره شد، از آغاز داستان به پرسشگری می‌پردازد:

«از یک سو، خرد او دادی در این بیداد نمی‌بیند و از سوی دیگر، اندیشهٔ مذهبی او مجال آن نمی‌دهد که این اندوه و رنج بی‌پایان را رستم بخواند. در نظر او، سرشت جهان جز رنج و غم نیست و شادی‌هایش نیز نمایشی دروغین و ناپایدار است» (دهقانی، ۱۳۸۹: ۳۷).

۳-۱۰) تلفیق دو دنیای پیش و پس از سروده شدن

یکی دیگر از شباهت‌های حماسهٔ بیوولف و داستان‌های مربوط به رستم و یا حتی کل شاهنامه در این است که فردوسی و شاعر بیوولف هر دو به تبعیت از شرایط زمانی و اعتقادات شخصی، تغییراتی را در ساخت و پرداخت روایات اصلی و منشأ به وجود می‌آورند: بخش زیادی از ویژگی‌ها و شخصیت بیوولف و آداب و رسوم، تصاویر، فضاها و گفتگوهای منعکس شده در حماسهٔ بیوولف، با آداب و رسوم، اخلاقیات و ویژگی‌های

عصر ژرمنی و اقوام قدیم انگلوساکسون شباهت دارد که در قرن پنجم میلادی به بریتانیا آمده‌اند. این در حالی است که بیوولف زمانی سروده شده‌است که حدود سیصد سال از ورود مسیحیت به بریتانیا گذشته‌است. اشاره به جشن و سرورها و نیز اهدای هدایای امیران و شاه که حاکی از وفاداری است، مجالس شراب‌نوشی، لاف و گزاف از فتوحات کهن، افتخار کردن به اصل، نسب و نژاد، مراسم تدفین جنازه بیوولف و سوزاندن جسد او، ارزش نام، عشق به انتقام و... همه از ویژگی‌های دنیای ژرمنی است که به‌وفور در حماسه بیوولف بازتاب یافته‌است و همخوانی با دنیای عهد مسیحیت ندارد (ر.ک؛ همان: ۴۲). با این حال، از آنجا که خود شاعر به احتمال بسیار زیاد مسیحی بوده، عناصر مسیحی فراوانی را در این حماسه وارد کرده‌است؛ برای نمونه، خدا را خالق همه چیز دانستن، گرنندل و سایر غول‌ها را از نژاد قابیل معرفی کردن، اطلاع داشتن از لغات *انجیل*، به کار بردن جملاتی مقتبس از *انجیل*؛ مثلاً در جایی که شاعر می‌گوید: خدا نخواست گرنندل افراد بیشتری را قتل عام کند. یا در جایی دیگر که شاعر در جنگ بیوولف با مادر گرنندل می‌گوید: خدا یار و یاور بی‌یاوران است، همه این‌ها حاکی از این است که او یا منابع پیش از او در اصل روایات دستکاری کرده‌اند و عناصر مسیحی در این حماسه ظهور پیدا کرده‌است (ر.ک؛ همان). البته یا به دلیل اینکه شاعر اطلاعات عمیقی درباره مسیحیت نداشته، یا به دلیل نبود تجانس و فاصله عمیق دو دنیای عهد ژرمنی و دنیای مسیحیت، نتوانسته همپوشانی و تلفیق مقبولی بین این دو فضا به وجود آورد و به همین دلیل، باعث ضعف حماسه شده‌است. از یک طرف، بیوولف قهرمانی است آگاه و خردمند که همواره از خدا پناه می‌جوید و سعی دارد شایستگی‌های رحمت ابدی پیدا کند و از طرف دیگر، جنگجویی است که نمی‌تواند از افتخارات دنیوی چشم‌پوشد و می‌خواهد قبل از اینکه بمیرد و در دنیای سایه‌ها نابود گردد، نام و نشانی از خود به یادگار بگذارد که این با تعالیم مسیحیت سازگار نیست (ر.ک؛ همان: ۴۱).

شاهنامه فردوسی هم اثری است که درباره ایران باستان پیش از اسلام است و انعکاس فرهنگ و آداب و رسوم ایرانی همانند حماسه بیوولف در آن چشمگیر است. اما چون در زمان سرایش *شاهنامه* چندین قرن از ورود اسلام به ایران گذشته، عناصر اسلامی در جای‌جای *شاهنامه* به اشکال مختلف بازتاب یافته‌است. شهر توس هم در زمان فردوسی بیشترین شیعه‌نشین را داشت و شیعیان با ایران‌گرایی و ملی‌گرایی رابطه نزدیکتری داشته‌اند.

بدیهی است فردوسی که خودش هم شیعه بوده، گرایشی به این سمت داشته باشد (ر.ک؛ اسلامی ندوشن، ۱۳۸۱: ۴۵-۴۶). تأثیرهای فرهنگ اسلامی در شاهنامه، از ورود تعداد حدود ۸۶۵ واژه عربی در شاهنامه گرفته تا اشاره به شخصیت‌های قرآنی، مانند ابلیس، هارون و... اشاره به آیات قرآنی، احادیث نبوی و ستایش‌های فردوسی درباره پیامبر و نیز ابیات آغازین شاهنامه که درباره صفات جلال و جمال پروردگار می‌باشد، گویای آن است که فردوسی اعتقادی راسخ به خدای اسلام دارد که از هر نظر کامل است:

«به نام خداوند جان و خرد	کزین برتر اندیشه بر نگذرد
خداوند نام و خداوند جای	خداوند روزی ده رهنمای»
خداوند کیوان و گردان سپهر	فروزنده ماه و ناهید و مهر...»

(فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۳).

علاوه بر این، در سراسر این منظومه حماسی عظیم، این اعتقاد در پندار، گفتار و کردار همه پهلوانان بخش‌های اساطیری، پهلوانی و تاریخی است؛ به‌ویژه در حیات معنوی «رستم»، جهان پهلوان شاهنامه، به چشم می‌خورد (ر.ک؛ رزمجو، ۱۳۸۸، ج ۲: ۲۹-۳۰). البته باید در نظر داشت که فردوسی همه جا پایبندی خود به رعایت اصالت داستان‌ها و دستکاری نکردن در چهارچوب و استخوان‌بندی روایت در نظرش بوده است:

«دخالت فردوسی در محتوای اصلی داستان‌ها و روایات از حدود آرایش و پیرایش شاعرانه و حماسی برای ایجاد شاهکاری حماسی و ملی، کوشش برای پیوستن داستان‌های مستقل و متنوع در چهارچوبی واحد و نیز دمیدن روح حکیمانه و جهان‌بینی خود در کل منظومه فراتر نرفته است» (مرتضوی، ۱۳۹۱: ۳۹).

به نظر نگارندگان، علت توفیق فردوسی در تلفیق فرهنگ ایرانی موجود در شاهنامه با روح موجود در فرهنگ اسلامی این است که بین تعالیم و دست‌مایه‌های فکری، اخلاقی و فرهنگی ایران پیش از اسلام، همپوشانی‌ها و همسانی‌های بسیاری با فرهنگ و دین اسلام وجود داشته که نبوغ و خلاقیت بی‌همتای فردوسی هم بر آن مضاف شده است و از دلش اثری خلق گشته که بازتاب عناصر اسلامی در آن باعث و عامل بروز تناقص در مفاهیم یا ضعف و سستی در پردازش و نظم آن نشده است.

نتیجه گیری

حماسه بیوولف قدیم‌ترین اثر حماسی منظوم به زبان انگلیسی باستان است که بنا به باور غالب منتقدان، شاعر مسیحی گمنامی آن را حدود قرن هفتم تا دهم میلادی سروده‌است. خود این اثر با شاهنامه و قهرمان اثر نیز از جهات گوناگونی با پهلوان بزرگ شاهنامه، رستم، شبیه است. هر دو اثر در زمانی سروده شده‌اند که فرهنگ و دین زمان سروده شدن اثر، با فرهنگ و دین زمانی که اثر از آن بحث می‌کند، تفاوت‌های اساسی دارد. قهرمان‌های هر دو اثر، انسان‌هایی متعالی و وارسته‌اند که برای مردم و وطن خود ایثار می‌کنند و یا حتی از جانشان هم می‌گذرند. هر دو با رقیب‌هایی روئین‌تن مقابله می‌کنند: رستم با اسفندیار می‌جنگد و بیوولف با گرندل. هر دو ماجراهایی مشابه از نبرد با دیو و اژدها را از سر می‌گذرانند. طلوع و غروب عمر هر دوی آن‌ها نشانه‌های عروج و زوال یک تمدن را با خود دارد. با مرگ بیوولف، سوئدی‌ها به سرزمین گیت حمله می‌کنند و با مرگ رستم به سیستان حمله می‌کند و اسباب نابودی خاندان رستم و نزول ملت ایران و نیز شکست آن را فراهم می‌سازد. در سرنوشت هر دو قهرمان، تقدیر تأثیری مستقیم دارد که هر دو در برابر آن می‌ایستند و مفتخرانه جان می‌بازند، با این تفاوت که فردوسی پرستشگرانه به تقدیر می‌نگرد، ولی بیوولف آن را می‌پذیرد و چون و چرا نمی‌کند. هر دو در جنگ با دشمن با اطمینان وارد عرصه مبارزه می‌شوند؛ رستم پیاده به جنگ اشکبوس می‌رود و بیوولف با دست خالی به جنگ گرندل می‌رود. ساختار هر دو داستان، دو قطبی است. رستم و بیوولف نماینده نیروهای خیر و نیکی و نیز غولان و اژدهاها نماینده قطب رذیلت و تاریکی و پلیدی و از نژاد اهریمن و شیطان هستند. در هر دو داستان، نقاط اشتراکی هم که خاص حماسه است، وجود دارد. در هر دوی آن‌ها، شاعر در آغاز و انجام داستان‌ها و لابه‌لای جنگ‌ها به پند و اندرز و ارائه سخنان حکیمانه یا توصیف، تصویرآفرینی و صحنه‌پردازی از شب و صبح پرداخته‌است تا روایات از حالت یکنواختی درگیری و جنگ و خونریزی درآید و زمینه پویایی و تحرک اثر فراهم شود. در هر دوی آن‌ها، داستان‌های فرعی در لابه‌لای داستان‌های اصلی گنجانده شده‌است.

در پایان، به نظر می‌رسد اشتراکات چشمگیری که بین روایات و اعمال بیوولف و رستم وجود دارد، نشان‌دهنده اشتراک و همسویی آرمان‌های اصیل و فرامکانی انسان در مبارزه با ظلم، پلیدی و ناراستی و نیز تلاش برای ایجاد عدل و داد و آرامش و نظم است.

منابع و مآخذ

- آموزگار، ژاله. (۱۳۸۶). *تاریخ اساطیری ایران*. چ ۹. تهران: انتشارات سمت.
- _____ . (۱۳۹۰). *زبان فرهنگ اسطوره، دوگانگی نیکی‌ها و بدی‌ها و برادران دروغین نیکی‌ها در اخلاق زرتشتی*. چ ۳. تهران: انتشارات معین.
- ابجدیان، امرالله. (۱۳۶۶). *تاریخ ادبیات انگلیس*. ج ۱. چ ۱. شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
- اسلامی ندوشن. محمدعلی. (۱۳۸۱). *چهار سخنگوی وجدان ایرانی*. چ ۱. تهران: نشر قطره.
- بهار، مهرداد. (۱۳۸۴). *از اسطوره تا تاریخ*. چ ۴. تهران: نشر چشمه.
- دلاشو، لوفلر. (۱۳۸۶). *زبان رمزی افسانه‌ها*. چ ۲. تهران: انتشارات توس.
- دهقانی، محمد. (۱۳۸۹). *از شهر خدا تا شهر انسان: «داد و بیداد مرگ»*. چ ۱. تهران: انتشارات مروارید.
- ذبیح‌نیا عمران، آسیه و منوچهر اکبری. (۱۳۹۲). *تواژدی در اساطیر ایران و جهان*. چ ۱. تهران: انتشارات سخن.
- رزمجو، حسین. (۱۳۸۸). *قلمرو ادبیات حماسی ایران*. ج ۲. چ ۲. تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۷۹). *اژدها در اساطیر ایران*. چ ۱. تهران: انتشارات توس.
- روزنبرگ، دونا. (۱۳۸۶). *اساطیر جهان*. ترجمه عبدالحسین شریفیان. ج ۲. چ ۲. تهران: انتشارات اساطیر.
- صورتگر، لطفعلی. (۱۳۷۲). *تاریخ ادبیات انگلستان*. تهران: انتشارات امیرکبیر
- زینی‌وند، تورج. (۱۳۹۲). «ادبیات تطبیقی و مقوله فرهنگ». *کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی*. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه رازی کرمانشاه. س ۳. ش ۱۲. صص ۱۶-۱.
- ظهیری، عبدالله. (۱۳۷۴). «مقایسه مختصر شاهنامه و بیوولف، نخستین حماسه منظوم انگلیسی». *نمیرم ازین پس که من زنده‌ام (مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی)*. به کوشش غلامرضا ستوده. چ ۱. تهران: انتشارات دانشگاه تهران. صص ۵۰۳-۵۰۷.
- عبادیان، محمود. (۱۳۶۹). *فردوسی و سنت و نوآوری در حماسه‌سرایی*. چ ۱. الیگودرز: انتشارات گهر.

- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۹). *شاهنامه*. تصحیح جلال خالقی مطلق. ج ۱، ۲ و ۵. چ ۳. تهران: انتشارات مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- کفافی، محمد عبدالسلام. (۱۳۸۲). *ادبیات تطبیقی: پژوهشی در باب نظریه ادبیات و شعر روایی*. ترجمه دکتر سیدحسین سیدی. چ ۱. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- گویارد، ام. اف. (۱۳۷۴). *ادبیات تطبیقی*. ترجمه دکتر علی اکبرخان محمدی. چ ۱. تهران: انتشارات پازنگ.
- مرتضوی، منوچهر. (۱۳۹۱). *فردوسی و شاهنامه*. چ ۴. تهران: انتشارات توس.
- ولک، رنه. (۱۳۹۱). «نام و ماهیت ادبیات تطبیقی». ترجمه سعید رفیعی خضری. *فصلنامه ادبیات تطبیقی*. س ۳. ش ۶. صص ۱۴-۵۳.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۸۶). *فرهنگ اساطیر و داستانواره‌ها*. چ ۱. تهران: انتشارات فرهنگ معاصر.
- Beowulf*. (2000). Trans. Seamus Heaney. New York: W. W. Norton. & Company.
- Abrams, M. H. and Geoffery Galt Harpham. (2012). *A Glossary of Literary Terms*. ۱۰th edition. Boston: Published by Michael Rosenberg.
- Cirlot, J. E. (2001). *A Dictionary of Symbols*. Translated from Spanish by Jake Sage. 3th edition. London: Routledge.
- North, Richard. (2006). *The Origins of Beowulf from Virgil to Wiglaf*. New York: Oxford University Press.